



احسان طبری

اشعارى از :

ابوالعلا معرى

فيلسوف معرّه

(ترجمه از : زنده ياد امسان طبرى)

عجبت لكسرى و اشياعه
وغسل الوجوه ببول البقر
و قول اليهود اله يحب

رسيس العظام و ريح القتر
و قول النصارى اله يضام
و يظلم حيا و لا ينتصر
و قوم اتوا من اقاصى البلاد
لرمى الجمار و لثم الحجر
فياعجبا من مقالاتهم
ايعمى عن الحق كل البشر

شگفتم ز كسرى و ياران او
که شويند رخ را به بول بقر
و قول يهودان که شوق خداست
به ستخوان نرم و به بوى قتر (۱)

و گفتِ نصاری که گوید اله
ستم دید و مقتول شد بی ظفر
و آنانکه آیند از دور دست
که بانگی برآرند گردِ حجر
شگفتا از این ژاژخایان مگر
همه گنگ و گولند نوع بشر



فی للاذقیه ضجه
ما بین احمد و المسیح
هذا بناقوس یدق
و ذا بماذنه یصیح
کل یعظم دینه

یا لیت ادری ما الصحیح

هست در لاذفیه (۲) بحثی سخت
یک طرف مسلم آن طرف ترساست
این یکی پتک کوفت بر ناقوس
وان به بانگ اذان بلند آواست
هر کس دین خویش به انگاشت
کاش دانستمی درست کجاست



يد بـخمس مئه من عسجد فدیت
ما بالها قطعت فی ربع دینار
تناقض ! مالنا الا السکوت له
و ان ما نعوذ بمولانا الی النار

دستی که مر او راست دیت پانصد دینار
از چیست به یک چارم دینار بپُرنند
این گرچه تناقض بود اما تو خُمُش باش
آن به ! که نگویند و ننالند و نغرند (۳)

.....

قالوا لنا خالق قديم

قلنا صدقتم ، لذا نقول

زعممتوه بالامكان

ولازمان ، الا فقولوا !

هذا كلام له خبي

معناه : " ليست لنا عقول "

گفتید که مر ربّ ما قديم است

گفتیم که نیک است و بد نباشد

گفتید ندارد مکان و او را

در متن زمان مستند نباشد
گفتیم در این نکته ها ست رازی
وان اینکه شما را خرد نباشد



قالوا : " فلان جيد لصديقه "
لا ، يكذبوا ما في البريه جيد ؟
فاميرهم نال الاماره بالخنا
و تقيهم بصلوته متصيد

کن من تشاء ، مهجنا او خالصا
فاذ ارزقت غنی ، فانت السید

گویند: " فلان نیک است از بهر رفیقان "
کذب است ، که بر خلق نشد خیر افادات ؟
از راه خیانت امرا جمله امیرند
دامی است که زاهد نهدش نامِ عبادت
گر پاک بود مرد و یار یمن و نا پاک
چو ز به کف آورد علم شد به سیادت

.....

يا ربّ! اخرجني الى دار الرضى
عجلا، فهذا عالم منكوس
يبغون بالخسرا لرباح و بالاذى
حسن الثواب ، فكلّهم موكوس
و أرى ملوكا لا تحوط رعيه
فعالام، تؤخذ جزيه و مكوس

ایزدا ! ما را به دنیا سعادت ها رسان
زودتر ، زیرا که این دنیاست پر از ناکسی
در اذاء هر زیان خواهند بهر خویش سود
مهربانی چشم دارند از پس صدها خسی
پادشه را نیست در دل هیچ غم از بهر خلق
پس چرا جویای باج و جزیه باشد این قسی

نقل از : برفی بررسی ها در باره جنبش های اجتماعی در ایران (ص ۱۴۵) چاپ ۱۳۴۸

- (۱) ریح القتر - بوی پراکنده ، یا بوی گوشت سوخته .
- (۲) لاذقیه شهری است در سوریه
- (۳) معنای مصرع چهارم آنست که فالاً باید از آتش بمولای خود پناه بریم یعنی ما را به سبب کفر گفتن در آتش دوزخ خواهند سوزاند.